

استثنائات اصل تأخر حادث در باب ارث غرق شدگان و زیر آوار رفتگان (نقد و بررسی رأی دادگاه)

اسدالله لطفی*

تاریخ وصول: ۹۳/۶/۳۰؛ تاریخ پذیرش: ۹۴/۳/۳۱

چکیده

از جمله مواد قانونی که محاکم، گاه در تفسیر مفهوم آن دچار مشکل می‌شوند، ماده ۸۷۳ قانون مدنی است. قسمت صدر این ماده، حکم عدم توارث افرادی را بیان می‌کند که تاریخ فوت و تقدم و تأخر مرگ آنها نسبت به یکدیگر معلوم نیست. علت این حکم نیز تعارض اصل تأخر حادث در خصوص تاریخ مرگ هر یک از متوارثین نسبت به یکدیگر است. لیکن قسمت اخیر این ماده، مرگ اشخاص به علت غرق شدن و زیر آوار ماندن را از این حکم استثنا نموده است این در حالی است که دو استثنای یاد شده، مخالف با اصل و قاعده عمومی حاکم بر ارث در فقه و حقوق است؛ بر این اساس سؤالاتی به ذهن متبادر می‌شود که عمده‌ترین آنها، پرسش از ملاک حکم توارث است که سبب شده دو مورد مذکور به عنوان استثنا در نظر گرفته شود؛ و همچنین اینکه آیا این حکم قابلیت تعمیم در موارد مشابه را که تقدم و تأخر فوت اشخاص مجهول است، دارد یا خیر؟ این موضوع و عدم خصوصیت این دو علت مرگ نسبت به اسباب دیگر مرگ و همچنین اختلاف در تعیین مفهوم و مصادیق «غرق» و «هدم» سبب ایجاد اختلاف نظرهای فقهی و تعارض آراء دادگاه‌ها شده است. لیکن می‌توان با بررسی دلایل این حکم و دیدگاه فقها در این مورد، به مبنا و منشأ این حکم پی برد و سپس به تجزیه و تحلیل ماده ۸۷۳ ق.م. پرداخت و در نهایت آن را طوری تفسیر نمود که با روح قانون و هدف قانون‌گذار که همانا رسیدن به عدالت است سازگار باشد.

کلیدواژه‌ها: توارث، غرق و هدم، اصل تأخر حادث، ماده ۸۷۳ قانون مدنی.

طرح مسأله

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و قوانین مربوط به آیین دادرسی، حاوی اصولی هستند که مطابق با آنها، آراء صادره از محاکم باید مستدل به مواد قانونی باشد. به علاوه آراء صادره از محاکم باید عاری از ابهام و اجمال بوده و منطبق با عدالت قضایی باشند، همچنین اجرای عدالت قضایی زمانی میسر و امکانپذیر است که قضات محاکم به موازین و معیارهای حقوقی مسلط باشند. در عین حال، موضوعاتی یافت می‌شود که به هر دلیل قضات محاکم در مواجهه با آنها دچار اختلاف نظر می‌گردند، اختلافاتی چون اختلاف در تعیین معنای لغوی و اصطلاحی، منشأ و مبنای احکام قانونی، اختلاف آراء فقها در مبنای فقهی و علت و ملاک مواد قانونی.

ماده ۸۷۳ قانون مدنی از جمله موادی است که قضات در توصیف مفهوم و مصداق‌های حقوقی آن دچار اختلاف شده‌اند. ماده مزبور از دو قسمت تشکیل شده است، قسمت اول که حاوی اصل عدم توارث متوارثین است که به طور همزمان در یک حادثه فوت می‌نمایند و قسمت دوم که حاوی استثنای سبب هدم و غرق از حکم اولیه می‌باشد و دادگاه‌ها در این قسمت و علی‌الخصوص توصیف «هدم» دچار مشکل و اختلاف شده‌اند. به طوری که بعضی از قضات به پیروی از فقهای امامیه هدم را صرفاً مرگ ناشی از خرابی ساختمان و زیر آوار رفتن دانسته‌اند؛ لیکن بعضی دیگر به جهت گستردگی هدم در صدد بوده‌اند که هر نوع مرگ از نوع مشابه از جمله تصادفات اتومبیل و تصادم کشتی‌ها و انفجار هواپیما (حرق) را از مصادیق هدم قرار داده و یا به عبارت دیگر در صدد تفسیر موسع از حکم استثنائی موضوع قسمت اخیر ماده ۸۷۳ قانون مدنی بر آمده‌اند. در این تحقیق، سعی بر آن است تا با اشاره به یکی از آراء محاکم در این خصوص به نقد و بررسی آن و تفسیر و توضیح ماده ۸۷۳ قانون مدنی بپردازیم و با نگاهی فقهی و حقوقی، جوانب موضوع را بررسی نماییم.

شرحی مختصر از جریان پرونده

در پرونده مورد بحث، ابتدا خانم ا.ه. به موجب پرونده طرح شده در شعبه ۲۱۰ دادگاه حقوقی تهران، درخواست صدور گواهی انحصار وراثت مرحومه س.ا. را نموده و چنین توضیح داده که متوفی عروس و یا به عبارتی همسر فرزند وی به نام س.ح. بوده که در اثر سانحه تصادف رانندگی هر دوی آنها فوت کرده‌اند و به علت اینکه مورد از موارد هدم می‌باشد میراث وی به آقای س.ح. (فرزند خواهان) و سپس به وی منتقل می‌شود.

لذا از این جهت تقاضای صدور گواهی حصر وراثت نموده است. پس از انتشار آگهی موضوع قانون امور حسبی، آقای م.ا. با وکالت خانم ف.ص. و آقای س.ص. در اجرای قانون امور حسبی نسبت به درخواست گواهی حصر وراثت اعتراض کرده و موکل خود را وارث منحصر به فرد مرحومه س.ا. اعلام داشته و در دادخواست خود بیان داشته‌اند، خانم خواهان، مادرشوهر خواهر موکل اینجانبان می‌باشد و خواهر موکل به همراه همسر خود در اثر سانحه تصادف فوت کرده‌اند و تصادف رانندگی از مصادیق هدم که در ماده ۸۷۳ ق.م. به آن اشاره شده نمی‌باشد لذا با توجه به مشخص نبودن زمان فوت مرحوم س.ع. و مرحومه س.، آنها از یکدیگر ارث نمی‌برند تا به واسطه آن خواهان مدعی، ماترک مرحومه س.ا. شود. بلکه موکل وارث منحصر مرحومه س.ا. بوده و درخواست صدور گواهی انحصار وراثت از سوی خواهان به عنوان وارث مرحومه س.ا. فاقد وجهت قانونی است. در نهایت دادگاه پس از استماع اظهارات طرفین در جلسه رسیدگی مبادرت به صدور رأی نموده است.

رأی دادگاه

در خصوص اعتراض آقای م.ا. با وکالت خانم ف.ص. و آقای س.ص. نسبت به درخواست ا.ه. به خواسته دریافت گواهی انحصار وراثت مرحومه س.ا.، موضوع پرونده کلاسه مطروحه، دادگاه اعتراض خواهان را وارد می‌داند؛ زیرا با عنایت به دادخواست تقدیمی از سوی وکلای معترض و توضیحات ارائه شده از سوی طرفین در جلسه دادرسی مورخ ۸۲/۳/۵ این دادگاه و مطالبه پرونده استنادی وکلای معترض به کلاسه ۱۳۸۱/۲۵۶۳/ک ج از واحد اجرای احکام دادگستری شهرستان نیشابور، شرح ماجرا از این قرار است که س.ا. در سال ۱۳۷۸ با آقای س.ح. ازدواج نموده و در اردیبهشت ماه سال ۱۳۸۱ در محور سبزوار- نیشابور در حال تردد بوده که با یک دستگاه کامیون بنز ده‌تن تصادف نموده و گزارش مرجع انتظامی و افسر کاردان فنی حکایت از این دارد که در اثر شدت تصادف اتومبیل پراید به شدت متلاشی شده و راننده و سرنشین فوت شده‌اند، لیکن تقدم و تأخر مرگ آنها نسبت به یکدیگر مشخص نیست. خانم ا.ه. در توجیه مبنای درخواست خود چنین عنوان داشته که س.ح. فرزند اینجانب و خانم س.ا. نیز همسر او بوده است. چون عروس اینجانب فوت کرده ماترک او به س.ح. و ماترک س.ح. نیز به اینجانب منتقل شده است. عمده مبنای اعتراض وکلای خواهان و دفاع و اعتراض آنها بر این محور استوار است که

۳- وجود ترکه.

ماده ۸۶۷ ق.م. مقرر داشته: «ارث به موت حقیقی یا موت فرضی مورث تحقق پیدا می‌کند» بدین جهت اولین شرط ارث بردن، موت مورث است که یا به موت حقیقی و یا موت فرضی است که بایستی تحقق پیدا کند اهمیت اثبات تاریخ فوت از این جهت است که مشخص می‌کند چه افرادی وارث محسوب می‌شوند. در خصوص زنده بودن و حیات وارث نیز ماده ۸۷۵ ق.م. مقرر داشته، «شرط وارثت زنده بودن درحین فوت مورث است و اگر حملی باشد در صورتی ارث می‌برد که نطفه او حین‌الموت منعقد شده و زنده هم متولد شود». بنابراین از شرایط اساسی برای ارث بردن، زنده بودن وارث در زمان فوت مورث حتی برای لحظه‌ای کوتاه است (شهید ثانی، ۱۴۰۳: ۸/۲۱۳). برای مثال هر گاه دو نفر که از یکدیگر ارث می‌برند مانند پدر و پسر بمیرند، چند فرض پیش می‌آید.

اول- هر گاه دو نفر که از یکدیگر ارث می‌برند بمیرند و تقدم فوت یکی بر دیگری معلوم باشد، کسی که تاریخ فوت او مؤخر است از دیگری که تاریخ فوت او مقدم است ارث می‌برد. دوم- هر گاه اقتران فوت آن‌ها معلوم باشد، یعنی محرز باشد که هر دو در یک زمان فوت کرده‌اند. هیچ یک از دیگری ارث نمی‌برد؛ زیرا همان‌طور که گفته شد شرط وراثت، حیات وارث در زمان فوت مورث است که در این مورد در هیچ یک از آن‌ها وجود ندارد.

سوم- هر گاه تاریخ فوت یکی از آن‌ها معلوم باشد، ولی تقدم و تأخر فوت دیگری مجهول بوده باشد، در این صورت وفق ماده ۸۷۴ قانون مدنی آنکه تاریخ فوتش مجهول است از دیگری ارث می‌برد.

چهارم- زمانی که تاریخ فوت هیچ یک از آن‌ها معلوم نباشد، که در این صورت آن‌ها از یکدیگر ارث نمی‌برند؛ زیرا اجرای اصل تأخر حادث در مورد هر یک با اجرای اصل تأخر حادث در مورد دیگری تعارض می‌نماید و در نهایت هر دو دلیل از اعتبار ساقط می‌شود. به عبارت دیگر، شرط ارث بردن هر یک از آن‌ها، حیات او در زمان فوت دیگری است، لیکن شرط مزبور در مورد هیچ یک وجود ندارد. بنابراین نمی‌توان هیچ یک را وارث دیگری دانست (امامی، ۱۳۷۱: ۱۹۴/۳). برای مثال چنانچه پدر و پسر فوت کنند و تقدم و تأخر فوت هیچ یک نسبت به دیگری مشخص نباشد، چون شرط زنده بودن در زمان فوت مورث معین نیست، ترکه پدر به سایر ورثه او غیر از پسر و ترکه پسر نیز به سایر ورثه او غیر از پدر منتقل می‌شود و پدر و پسر از یکدیگر ارث نمی‌برند. البته قسمت اخیر ماده ۸۷۳ ق.م. دو مورد

موکل ایشان وارث منحصر مرحومه س.ا. در طبقه دوم ارث بوده و برابر مقررات قانون مدنی، مادرشوهر از عروس ارث نمی‌برد و ادعای ا.ه با مقررات ماده ۸۷۳ ق.م. در تعارض است؛ زیرا با عنایت به اوراق و محتویات پرونده استنادی مطروحه در اجرای احکام کیفری دادگستری نیشابور و گزارش مرجع انتظامی و پزشکی قانونی، خانم س.ا. و همسرش به نام س.ح. بر اثر شدت حادثه تصادف کامیون با اتومبیل سواری از نوع پراید در دم فوت شده و تقدم و تأخر فوت آن‌ها مشخص نیست و تصادف اتومبیل نیز از مصادیق هدم موضوع ماده ۸۷۳ ق.م. نیست. دادگاه با عنایت به توضیحات طرفین و اوراق و محتویات پرونده استنادی مطالبه شده، به ویژه گزارش کلاتری مربوط و گزارشات و نظریات افسر کاردان فنی و پزشکی قانونی که از سطر دوازدهم گزارش خود به بعد به شدت تصادف و چگونگی وقوع آن و اینکه بر اثر شدت سانحه راننده و سرنشین در دم فوت شده‌اند، تصریح نموده است، اعتراض وکلای آقای م.ا. را در خور پذیرش می‌داند؛ زیرا اولاً، برابر مقررات صدر ماده ۸۷۳ ق.م. چنانچه تقدم و تأخر فوت اشخاصی که از یکدیگر ارث می‌برند معلوم نباشد، آن‌ها از یکدیگر ارث نمی‌برند و موارد استثنای این قاعده به «غرق» و «هدم» منحصر می‌باشد. ثانیاً با عنایت به منابع فقهی، هدم ناظر به موردی است که بنا و عمارتی خراب شود و عده‌ای در زیر آوار بمیرند و با توجه به استثنائی بودن هدم، شامل تصادف رانندگی نمی‌گردد و امر استثنائی باید به طور مضیق تفسیر شود. ثالثاً آقای م.ا. بر اساس قانون مدنی و شرع اسلام در طبقه دوم ورثه قرار دارد. بنابراین به جهات و مبانی یاد شده اعتراض آقای م.ا. وارد و موجه تشخیص و حکم به رد دادخواست خانم ا.ه مبنی بر درخواست صدور گواهی حصر وراثت مرحومه س.ا. صادر و اعلام می‌گردد. رأی صادره ظرف مهلت بیست روز قابل تجدید نظر در محاکم تجدید نظر استان می‌باشد.

تحلیل ماده ۸۷۳ قانون مدنی

ماده ۸۷۳ ق.م. اشعار می‌دارد: «اگر تاریخ فوت اشخاصی که از یکدیگر ارث می‌برند مجهول باشد و تقدم و تأخر هیچ یک معلوم نباشد، اشخاص مزبور از یکدیگر ارث نمی‌برند مگر آنکه موت به سبب غرق یا هدم واقع شود که در این صورت، از یکدیگر ارث می‌برند». اموری که تحقق آن‌ها برای ارث بردن لازم است شرایط ارث را تشکیل می‌دهند. بنابراین فقدان هر یک از این امور موجب انتفاء وراثت خواهد شد. فلذا شرایط تحقق ارث عبارت است از: ۱- موت مورث. ۲- وجود حیات وارث.

را از حکم ماده خارج کرده است و آن در صورتی است که موت افراد به علت غرق یا هدم واقع شود که این موضوع نیاز به دقت نظر داشته و ذیلاً مورد بررسی قرار می‌گیرد.

استثنای قاعده در غرق و هدم

از آنچه گفته شد این نتیجه به دست می‌آید که در صورت مرگ متوارثان در یک حادثه خارجی، فرض این است که آن‌ها با هم مرده‌اند و از یکدیگر ارث نمی‌برند. در ماده ۸۷۳ ق.م. این حکم، در موردی که مرگ در اثر غرق یا هدم (زیر آوار ماندن) رخ می‌دهد، با استثنا مواجه شده است. چنانکه در پایان ماده پس از اعلام اینکه «اشخاص مزبور از یکدیگر ارث نمی‌برند» می‌خوانیم: «... مگر آنکه موت به سبب غرق یا هدم واقع شود که در این صورت از یکدیگر ارث می‌برند». اما برای درک بهتر این ماده لازم است مفهوم لغوی «غرق» و «هدم» را بررسی نماییم.

عَرَقی در زبان عربی جمع «غریق» از ماده «غرق» است و در تعریف آن آمده است: «عَرَق با کسر راء یعنی در آب فرو رفتن و غریق یعنی غرق شده و زیر آب رفته» (لسان العرب. «غرق»). در زبان فارسی نیز غرق به معنای «در آب فرو رفتن و خفه شدن، آب از سر گذشتن» آمده است (فرهنگ معین. «غرق»). لذا در تحقق عنوان غرق دو شرط لازم است، یکی فرو رفتن در داخل آب و دوم مردن در اثر خفگی. بنابراین اگر شخصی در حال نوشیدن آب به علت ورود آب به ریه‌اش خفه شود، به عنوان غریق شناخته نمی‌شود. نتیجه آنکه ظهور عرفی عنوان غرق نیز مؤید این معنی می‌باشد؛ زیرا در عرف به کسی غریق اطلاق می‌شود که خفگی او به سبب ورود آب در ریه‌اش در حالت قرار داشتن در یک مکان عمیق به وجود می‌آید (شهیدی، ۱۳۸۱: ۶۰). مهذومٌ علیهم، اسم مفعول از ماده «هدم» است. در لغت عرب «هدم» با فتح دال به «خانه ویران شده» و آنچه از لبه چاه خراب شده و به داخل چاه ریخته باشد» (لسان العرب. «هدم»). گفته می‌شود. مستفاد از تعریف فوق این است که عنوان هدم تنها به تخریب شدن یک ساختمان یا اجزای یک بنا، مانند دیوار اطلاق می‌گردد؛ بنابراین، مثلاً افتادن درخت یا ریزش بهمن را نمی‌توان از مصادیق انهدام با توجه به معنای لغوی آن دانست.

شرایط ارث بردن غرق شدگان و زیر آوار ماندگان

اکنون پس از تعریف لغوی دو واژه هدم و غرق باید دید شرایط لازم برای آنکه اشخاص غرق شده و مهذومٌ علیهم از یکدیگر

ارث ببرند چیست؟ در این مورد فقهای امامیه شروطی ذکر نموده‌اند که این شروط عبارتند از:

اول- برای هر دو یا یکی از آن‌ها مالی وجود داشته باشد (نجفی، ۱۴۰۴: ۳۰۹/۴۳)؛ زیرا موضوع ارث بردن دو نفر از یکدیگر، مال بوده و در صورتی که مالی وجود نداشته باشد، سالبه به انتفاء موضوع خواهد بود (ابن فهد حلی، ۱۴۱۱: ۴۳۱).

دوم- بین آن‌ها رابطه توارث وجود داشته باشد. با این توضیح که به جهتی از ارث ممنوع نبوده و برای آن‌ها وارث دیگری که موجب حجب شود وجود نداشته باشد حتی اگر این موضوع مربوط به یکی از طرفین باشد؛ زیرا این موضوع خلاف اصل بوده و باید به قدر متیقن اکتفا کرد (همان: ۳۱۰/۴۳). ضمن اینکه حکم ناظر به موردی است که میان اشخاصی که در حادثه غرق یا هدم تلف شده‌اند توارث باشد. پس هر گاه هیچ یک از دیگری ارث نبرد (مانند مرگ دو برادر که هر یک فرزند دارد) یا تنها یکی از دیگری ارث ببرد (مانند مرگ دو برادر که یکی از آن‌ها فرزند دارد) تفاوتی میان غرق و هدم و سایر حادثه‌ها نیست (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۱۶۹). لیکن در این مورد شیخ طوسی عقیده دارد که اگر یکی از آن‌ها نیز از دیگری ارث ببرد این حکم در مورد او اجرا می‌شود که البته به کلام صاحب جواهر این قول قوی نبوده و قول اول قوی‌تر است (همان).

سوم- تقدم و تأخر مرگ آن‌ها بر یکدیگر مشخص نباشد چرا که در صورت علم بر مقارن بودن مرگ آن‌ها، از یکدیگر ارث نمی‌برند بلکه میراث آن‌ها به ورثه دیگر در صورت وجود داشتن خواهد رسید (شهید ثانی، ۱۴۲۱: ۱۲۴/۴). این حکم فقهی در قانون مدنی نیز تکرار شده و در قسمت اول ماده ۸۷۳ به آن اشاره شده است. بنابراین همان طور که گفته شد، اگر تاریخ فوت یکی از آن‌ها معلوم باشد، یا احراز شود که مرگ همه آن‌ها مقارن یکدیگر بوده است، حکم به عدم توارث داده می‌شود. در حالتی که تاریخ فوت یکی از دو وارث معلوم باشد، باید ماده ۸۷۴ ق.م. اعمال شود و در فرضی که تقارن مرگ همه معلوم است، تحقق شرط «زنده بودن بعد از فوت مورث» منتفی است. اما در فرضی که به اجمال معلوم باشد که یکی زودتر از دیگری مرده است، ولی ندانیم که فوت کدام یک مقدم است. خواه این جهل از آغاز باشد یا بعداً مشتبه گردد، برخی از فقها توسل به قرعه را برای تعیین وارث توصیه کرده‌اند که پذیرش این قول بر پایه قانون مدنی دشوار است؛ زیرا جهل به تقدم و تأخر در این حالت نیز وجود دارد. بنابراین، ماده ۸۷۳ ق.م. در این فرض قابل اجرا است و تنها در صورتی که مرگ در اثر غرق و آوار باشد، از هم ارث می‌برند (همان: ۱۶۸).

شود (همان: ۱۶۹). بنابراین اگر فقط یکی از آن‌ها مالی داشته باشد، آن مال فقط به کسی که فاقد مال است می‌رسد و از او به وارث زنده وی منتقل می‌شود و ورثه شخص مالدار چیزی نمی‌برند و دومی از آنچه که اولی از او به ارث برده است، ارث نمی‌برد. همچنین ابتدا کسی که سهم کمتری دارد مقدم می‌شود و دلیل این حکم هم تعبد دانسته شده است (همان: ۲۱۴/۸ و ۲۱۵). پس چنانچه پدر و فرزندش در اثر غرق شدن فوت کنند، مرگ پسر جلوتر فرض می‌شود و در نتیجه پدر سهم خود را از پسر می‌برد و سپس مرگ پدر فرض می‌شود و پسر نصیب خود را از او به ارث می‌برد و مال نیز به وارث زنده دیگری می‌رسد.

مبانی ماده ۸۷۳ قانون مدنی

الف- اصل تأخر حادث

هر گاه در خصوص تقدّم و تأخر دو حادثه نسبت به یکدیگر از حیث تاریخ وقوعشان تردید وجود داشته باشد و مشخص نباشد کدام یک تأخر دارد، اصولیین در اینجا اصل عدم حدوث حادث، را اجرا می‌کنند، یعنی عدم حدوث مجهول‌التاریخ را استصحاب می‌کنند، در این مورد دو فرض قابل طرح است، یکی اینکه تاریخ پیدایش یکی از آن دو معلوم و دیگری مجهول است در این صورت، اصل عدم حدوث حادث، در مورد حادثه‌ای که تاریخش مجهول است اجرا می‌شود و نتیجه آن، تأخر زمان پیدایش شیء مردّد است نسبت به آنچه که تاریخ پیدایش آن معلوم است، این اصل مبنای ماده ۸۷۴ قانون مدنی قرار گرفته که می‌گوید: اگر اشخاصی که بین آن‌ها توارث باشد بمیرند و تاریخ فوت یکی از آن‌ها معلوم و دیگری از حیث تقدم و تأخر مجهول باشد فقط آنکه تاریخ فوتش مجهول است از دیگری ارث می‌برد. دوم اینکه تاریخ حدوث هر دو حادثه، مجهول و در نتیجه تقدم و تأخر آن‌ها نسبت به هم مشخص نباشد، در این فرض اصل تأخر حادث یا عدم حدوث حادث در مورد هر دو جاری می‌شود در نتیجه این دو اصل با هم تعارض و تساقط می‌کنند در نهایت به اصول و قواعد دیگر مراجعه می‌شود.

بر مبنای اصل تأخر حادث در هر دو حالت هر گاه در خصوص تقدم و تأخر دو حادثه نسبت به یکدیگر از حیث تاریخ وقوع تردید وجود داشته باشد و مشخص نباشد کدام یک تأخر دارد. اصولیین در اینجا اصل عدم حدوث حادث را اجرا می‌کنند، یعنی عدم حدوث مجهول‌التاریخ را استصحاب می‌کنند (لطفی، ۱۳۹۱: ۳۴/۳). همان طور که اشاره شد ماده ۸۷۴ ق.م. ناظر به حالت اول است که تاریخ فوت یکی از وراث معلوم و دیگری

چهارم- فوت همگی به یک سبب باشد (همان) یا همگی در یک حادثه بمیرند (شهید ثانی، ۱۴۰۳: ۱۴۲/۸). ظاهر ماده ۸۷۳ ق.م. هیچ قیدی درباره وحدت حادثه سبب فوت ندارد. ولی بیشتر نویسندگان با صراحت یا به اشاره حکم را ناظر به موردی دانسته‌اند که متوارثان در یک حادثه غرق شده‌اند یا به زیر آوار رفته‌اند از مفاد اخباری هم که مستند حکم استثنائی شده است به روشنی بر می‌آید که موضوع حکم حالتی است که گروهی از خویشاوندان با هم در آب غرق شده‌اند یا به زیر آوار رفته‌اند (همان: ۲۱۴/۸؛ همان). برخی از فقها نیز مرگ به سبب داخلی را مشمول حکم توارث ندانسته‌اند و بر این مطلب ادعای اجماع نموده و به خبر قداح از امام باقر(ع) نیز استناد نموده‌اند (همان: ۳۰۷/۴۳). خبر قداح بدین شرح است: «ماتت أمّ کلثوم بنت علی(ع) و ابنها زید بن عمر بن الخطاب فی ساعة واحدة لا یدری أنّها هلک قبل فلم یورث احدهما من الاخر و صلّی علیها جمیعا». (جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، سیدمحمود هاشمی، ۱۴۱۷: ۲۸۳/۶) یعنی أمّ کلثوم دختر علی(ع) و پسرش زید بن عمر بن الخطاب در یک ساعت می‌میرند که معلوم نمی‌شود کدام یک قبل از دیگری فوت کرده است در این صورت از هم دیگر ارث نمی‌برند و امام(ع) بر هر دو نماز خواندند.

لیکن با مطالعه اخبار دیگر در این خصوص ملاحظه می‌گردد که اخبار وارده در این خصوص از اطلاق برخوردار بوده و نمی‌تواند اثبات کننده این شرط باشد. در کتب النهایه و المسبوط و السرائر نیز تعمیم این حکم به مواردی که مرگ به یک سبب واحد رخ نمی‌دهد ممکن دانسته شده است (همان: ۳۰۸/۴۳). در صورت جمع این شروط، هر گاه یکی از دو وراث دارای مال باشد و دیگری ترکه‌ای از خود به جا نهد، ترکه باقیمانده به وارث مفلس و از او به وراثت می‌رسد. ولی، در حالتی که هر دو ترکه دارند، تقسیم بیچیده‌تر می‌شود. در این صورت باید انتقال ترکه را در دو فرض احراز کرد:

در فرض نخست، یکی از دو متوارث را بعد از دیگری زنده می‌انگاریم و ترکه دیگری یا سهمی از آن را که به زنده مفروض می‌رسد به دارایی او می‌افزاییم. در فرض دوم، آن را که زنده انگاشته‌ایم مورث قرار می‌دهیم و ترکه اصلی یا سهمی از آن را که به دیگری می‌رسد به او می‌دهیم. در این فرض، آنچه از ترکه دیگری در فرض نخست به مورث کنونی می‌رسد، انتقال نمی‌یابد و برای تأکید بر آن قید (اصلی) افزوده شده است. دلیل کنار نهادن این بخش رعایت برابری در تقدم و تأخر فرض زنده ماندن برای دو وارث و پرهیز از این فرض نامعقول است که شخصی وارث ترکه خود قرار گیرد و بعد از مرگ زنده فرض

از حیث تقدم و تأخر مجهول است و قسمت اول ماده ۸۷۳ ق.م. نیز مبتنی بر حالت دوم است که بیان داشته است «اگر تاریخ فوت اشخاصی که از یکدیگر ارث می‌برند مجهول و تقدم و تأخر هیچ یک معلوم نباشد اشخاص مزبور از یکدیگر ارث نمی‌برند مگر آنکه موت به سبب غرق یا هدم واقع شود که در این صورت از یکدیگر ارث می‌برند». در واقع در این مورد اجرای اصل تأخر حادث درباره افراد متعدّد با یکدیگر تعارض کرده و از باب اینکه «الدلیلان إذا تعارضوا تساقطوا» ساقط می‌شود، در این صورت نمی‌توان به استناد آن حکم صادر کرد و نوبت به اجرای سایر اصول عملیه می‌رسد. قانون‌گذار در این خصوص، اصل عدم را جاری کرده است؛ زیرا اصل بر این است که بین انسان‌ها رابطه توارث برقرار نیست و این رابطه فقط بین افراد محدود و با شرایط خاصی برقرار می‌شود و در موارد مشکوک، به اصل عدم توارث مراجعه می‌شود (شهیدی، ۱۳۸۱: ۴۱).

ب- روایات

در مورد مشروعیت حکم توارث غرق شده‌ها و زیر آوار رفته‌ها به عنوان استثنائی بر قاعده عمومی عدم توارث و اصل تأخر حادث روایات زیادی وارد شده است که نوعاً دو دسته می‌باشند، دسته‌ای متکفل بیان حکم هر دو قسم غرق و مهدوم^۱ علیهم در یک عبارت، مطابق با سؤال سائل از ائمه معصومین (ع) می‌باشند و دسته دیگر حکم توارث غرق شده‌ها و زیر آوار رفته‌ها را در عبارات جداگانه بیان داشته‌اند. برای مثال، عبدالرحمن بن حجاج بجللی که از اصحاب و محدثان بزرگ است، از امام صادق (ع) نقل می‌کند: «حجاج گوید: از امام (ع) درباره جماعتی که سوار در کشتی بوده و غرق می‌شوند یا خانه‌ای بر روی آن‌ها خراب می‌شود و می‌میرند، اما معلوم نیست کدام یک از آن‌ها ابتدا مرده است، سؤال کردم. امام صادق (ع) در پاسخ فرمودند: از یکدیگر ارث می‌برند» (کلینی، ۱۳۶۷: ۱۳۶/۷). شیخ صدوق هم روایتی به همین عبارت، با سند این محبوب، از عبدالرحمن بن حجاج نقل کرده است. برخی از فقها عبدالرحمن بن حجاج را به جهت اینکه به مذهب کیسانیه^۱ متهم بوده، تضعیف کرده و روایت مذکور را

ضعیف شمرده‌اند (مقدس اردبیلی، ۱۴۰۴: ۱۰/۵۲۵). در جواب این اشکال باید گفت اولاً با رجوع به مصادر رجالی شیعه یقین حاصل می‌شود که نه تنها دانشمندان علم رجال، عبدالرحمن بن حجاج را تعظیم و تجلیل کرده‌اند و او را موثق می‌دانند، بلکه امامان معصومی که عبدالرحمن از آن‌ها روایت نقل می‌کرد زبان به مدح او گشوده‌اند (موسوی خویی، ۱۴۰۹: ۱۰/۳۴۳). ثانیاً، بر فرض قبول ضعف سند روایت، شهرت روایی و عمل فقها و افتاء بر اساس آن به اندازه‌ای است که ضعف روایت تا حد عالی جبران می‌شود (طوسی، ۱۳۶۵: ۳۶۱).

ج- اجماع

اکثر فقها با توجه به احادیث مربوطه، به عدم توارث افرادی حکم کرده‌اند که تقدم و تأخر فوتشان مجهول است و بعضی از آن‌ها نیز ادعای اجماع کرده‌اند و ظاهراً نخستین کسی که دلیل استثنای توارث غرق و مهدوم^۱ علیهم از قاعده عمومی باب ارث را در کنار نصوص روایی - اجماع قرار داده شهید ثانی است.

اقوال بسیار نقل شده است. نوبختی آنان را به سه فرقه تقسیم کرده است: ۱- مختاریه یا کیسانیه خالص. ۲- حارثیه. ۳- عباسیه. درباره فرقه نخست گفته است: آنان بر این عقیده بودند که محمد حنفیه فرزندش عبدالله مکنی به ابوهاشم را به امامت منصوب کرد و او پس از خود، برادرش علی بن محمد را به امامت نصب نمود و او فرزند خود حسن را جانشین خود ساخت و این کار همچنان ادامه یافت و مهدی موعود از فرزندان محمد حنفیه خواهد بود. گروهی از آنان نیز امر امامت را منقطع دانسته و گفتند پس از حسن کسی به امامت برگزیده نشده و مهدی موعود همان محمد حنفیه است و درباره فرقه دوم گفته است: آنان پیروان عبدالله بن حارث مدائنی بوده و عقیده داشتند که ابوهاشم عبدالله بن معاویه فرزند عبدالله بن جعفر بن ابی طالب را به امامت پس از خود نصب کرد. او از شجاعان و بزرگان خاندان ابوطالب بود و در سال ۱۲۷ در کوفه بر ضد بنی مروان قیام کرد. مردم کوفه و مداین با او بیعت کردند، ولی حاکم کوفه به نبرد با او برخاست. مردم از اطراف وی پراکنده شدند و او به مداین گریخت و سرانجام در سال ۱۲۹ به دست حاکم هرات و به دستور ابومسلم خراسانی به شهادت رسید. این فرقه در مورد عبدالله بن معاویه راه غلو را پیش گرفته و گفتند خدا نوری است که در وی تجلی کرده است. درباره فرقه سوم (عباسیه) گفته است: آنان عقیده داشتند که ابوهاشم پس از خود محمد بن علی فرزند عبدالله بن عباس المطلب را به امامت برگزید. این گروه نیز در مورد محمد بن علی غلو کرده و به الوهیت او معتقد شدند. گذشته از فرقه‌های مزبور، فرق دیگری نیز برای کیسانیه نقل شده است که غالباً از فرق غلات‌اند که منقرض شده‌اند. حاصل سخن در مورد کیسانیه این است که آنان دو گروهند: گروه نخست آنان هستند که معتقدند محمد حنفیه زنده است و او همان مهدی موعود است؛ و گروه دوم آنان هستند که معتقدند او مرده است و در امام پس از او اختلاف کردند. ابوهاشم اسماعیل بن محمد بن یزید بن ربیع بن مفرغ حمیری، مشهور به سیدحمیری (۱۷۳-۱۰۵)، در آغاز طرفدار عقیده کیسانیه بود، ولی بعد، از این مذهب اعراض کرد و به امامت امام جعفر صادق (ع) اذعان نمود (علی ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۲: ۲۶). فرق و مذاهب اسلامی ۲۶: محمدجوادی مشکور، ۱۳۶۱: ۱۷۶. ترجمه فرق الشیعه).

۱. نخستین فرقه‌ای که در شیعه پدید آمد فرقه کیسانیه بود. آنان پیروان مختار بن ابی عبیده ثقفی بودند. از آنجا که مختار در آغاز کیسان (شهرستانی، الملل و النحل: ۱۵۰/۱ و ۱۵۱) نام داشت به کیسانیه شهرت یافتند. این فرقه «محمد بن حنفیه» را امام می‌دانستند. اکثریت آنان به امامت او پس از امام حسن و امام حسین (ع) قائل بودند و برخی نیز به امامت وی پس از امیرالمؤمنین علی (ع) عقیده داشتند. کیسانیه بر این عقیده بودند که محمد بن حنفیه همان مهدی موعود است و در کوه رضوی در نزدیکی مدینه پنهان شده است (ابن طاهر عبدالقاهر بغدادی، الفرق بین الفرق: ۲۳). درباره عقیده این فرقه در مسئله امامت و انشعابات حاصل از آن

کتاب الروضة و المسالك عدم تسری حکم به موارد دیگر است و به نظر می‌رسد در این مورد اجماع هم وجود داشته باشد» (نجفی، ۱۴۰۴: ۳۱۱/۴۳). همچنین اشاره می‌دارد که این حکم در مورد غرق شدن در آب مضاف، قیر و یا گیل یا امثال آن یا فرو ریختن کوه، افتادن درخت و یا ریختن سقف چادر و امثال آن وجود ندارد.

همچنین در کتاب «غایة المرام فی شرح شرائع الاسلام» می‌خوانیم: در اینجا حکم توارث جاری نیست، چرا که منشاء این حکم مشترک بودن سبب است که در اینجا اشتباه در حکم وجود دارد و اصل این مورد شرط بودن حیات وارث بعد از مرگ مورث است که در این موضوع مجهول است بنابراین در این موارد حکم کردن به این شرط با وجود جهل به شرط جایز نیست. لیکن در مورد غرق و هدم، به علت وجود نص و اجماع، اصل را ترک می‌گوییم و در باقی موارد باید بر اصل باقی بود و این قول صحیح‌تر است» (صمیری، ۱۴۲۰: ۲۰۱/۴). شهید ثانی نیز قائل به عدم اطراد و جامعیت حکم توارث در مرگ‌هایی که با اسبابی غیر از غرق و هدم اتفاق می‌افتد هستند؛ زیرا در نظر ایشان اگر قائل به توارث در این اسباب شویم این مخالف با اصلی خواهد بود که دلالت بر توقف ارث بر وجود حیات وارث از مورث می‌کند. پس لازم است در این موارد بر مورد دلیل و موضع وفاق توارث غرق و مهدوم‌علیهم اکتفا شود (همان).

حقوقدانان نیز در تحلیل این دیدگاه این گونه استدلال نموده‌اند: «توارث کسانی که در حادثه‌ای غرق شده یا در اثر خرابی و آوار مرده‌اند، در ماده ۸۷۳ ق.م. به صورت استثنای بیان شده است. اجرای اصول عملیه از قبیل استصحاب حیات و تأخر حادث، نیز برای تعیین تاریخ یا تقدم و تأخر فوت راه‌گشا نیست و تحقق شرط زنده ماندن در زمان مرگ مورث را اثبات نمی‌کند. در نتیجه باید پذیرفت که حکم توارث در دو فرض غرق و هدم با قواعد عمومی ارث ناسازگار است و فرضی است استثنائی که باید تفسیر محدود شود تا انحراف از قاعده به حداقل برسد. وانگهی فرضی که قانون‌گذار برای حالت مرگ و زندگی متوارثان می‌کند نوعی مجاز حقوقی است و در جوهر و نهاد خود مقید به موضوع ویژه است و قابلیت سرایت به موارد مشابه را با قیاس ندارد» (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۱۷۱).

اما عقیده دوم که بر خلاف نظر مشهور حکم کرده‌اند این است که: حکم غرق و مهدوم‌علیهم را به سایر موارد به جهت مشترک بودن در علت حکم، مشتبه بودن تقدم و تأخر زمان مرگ، تسری داده‌اند و در تحلیل روایات این باب اظهار داشته‌اند: این دو عامل مرگ، موضوعیت ندارند؛ بلکه مقصود ائمه (ع) این

وی می‌نویسد: «از شرایط ارث بردن دو نفر از همدیگر آگاهی از تأخر حیات وارث نسبت به حیات مورث است، لذا اگر هر دو با هم فوت کنند یا تأخر و تقدم مرگ آن دو نسبت به هم معلوم نباشد، رابطه توارث برقرار نخواهد بود. از این حکم تنها یک صورت با نص و اجماع استثنا شده و آن اتفاق موت به سبب غرق و هدم است» (شهید ثانی، ۱۴۰۳: ۲۲۱/۸). همچنین صاحب جواهر در کنار اخبار، هر دو قسم اجماع محصل و منقول را برای مشروعیت حکم توارث غرق شده‌ها و زیر آوار رفته‌ها مطرح کرده است. بر اجماع ادعا شده اشکال است؛ زیرا اولاً این اجماع، اجماع مدرکی است یعنی در مواردی که دلیل حکمی از قبیل آیه و یا روایاتی باشد و با بودن چنین دلایلی، ادعای اجماع گردد چنین اجماعی حجت نیست؛ زیرا در این حالت در واقع دلیل حکم، اجماع نیست. به عبارت دیگر، چنین اجماعی خود، مدرکش، روایات است با توجه به این مطلب روشن می‌شود که عمده دلیل بر مشروعیت حکم توارث غرق شده‌ها و زیر آوار رفته‌ها، همان نصوص وارده در این باب می‌باشد.

محدوده حکم توارث در موارد غرق و هدم

بعد از اثبات حکم توارث غرق شدگان و زیر آوار رفته‌ها، اکنون باید دید: اگر افرادی در زمان واحد وفات یابند به طوری که تقدم و تأخر مرگ آن‌ها معلوم نباشد و علت مرگ مستند به غیر غرق و انهدام، مانند حوادث طبیعی چون آتش‌سوزی و امراض یا حوادث غیر طبیعی مثل میدان جنگ، تصادفات، سقوط هواپیما و غیره باشد آیا می‌توان حکم غرق و هدم را در مورد این افراد تعمیم داد و آن‌ها را مشمول این حکم دانست؟ یا باید بگوییم که استثنا از قاعده کلی باب ارث تنها مختص به مواردی است که وفات به سبب غرق یا هدم بوده باشد؟

در خصوص این موضوع، میان فقهای امامیه دو نظر وجود دارد: نظر اول که قول مشهور فقهای امامیه است این است که: آن‌ها قائل به اختصاص حکم توارث تنها برای غرق و مهدوم‌علیهم هستند و تعمیم آن را بلا سبب می‌دانند. در رأس این عقیده شیخ مفید، علامه حلی، شهید اول و شهید ثانی قرار گرفته‌اند (شهید ثانی، ۱۴۰۳: ۲۲۱/۸) و از متأخران فقهای چون فاضل هندی، محقق نراقی، صاحب جواهر و شیخ انصاری از طرفداران این نظریه هستند. به طور مثال صاحب جواهر بیان می‌دارد: «در مورد تعمیم حکم به غیر مورد غرق و هدم، مانند آتش گرفتن و کشته شدن در جنگ و امثال آن اختلاف نظر وجود دارد کلام شیخ طوسی در این مورد تعمیم حکم به موارد دیگر با وجود اسباب و شروط است لیکن نظر مشهور برای مثال

است که اگر مرگی از راه سببی از اسباب برای جماعتی که بین آنان قربات وجود دارد واقع شد، حکم توارث وجود دارد و غرق و هدم به عنوان مثال آورده شده است و هیچ خصوصیتی ندارد. طرفداران این عقیده از فقهای قدیمی، شیخ طوسی، ابن جنید اسکافی، ابن حمزه طوسی و ابوالصلاح حلبی می‌باشند (همان؛ شهید اول، ۱۴۱۷: ۳۵۳/۲). ابن حمزه (به نقل شهید ثانی از وی) در کتاب الوسيلة الى نيل الفضيلة می‌گوید: «اذا غرق اثنان او اكثر دفعة او احترقوا او هدم عليهم او قتلوا في المعركة لم يخل حالم من ثلاثة اوجه اما يعلم موتم في حالة واحدة او تقدم موت بعضهم علي بعض اولا يعلم شيء من ذلك و يجوز تقديم موتي كل واحد منهم علي الاخر فالاول لا يكون بينها توارث مع القرابة للتوارث والثاني يرث من تأخر موته من الذي تقدم موته علي قدر استحقاقه والثالث يرث كل واحد منها من صاحبه من نفس تركته دون ما ورثه منه» (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۳۷۲/۱۳). مستفاد از کلام این فقیه اقدم، این است که توارث به صرف غرق و هدم و مهدوم‌علیهم اختصاص ندارد، بلکه هر مرگی از راه سببی باشد، مانند احتراق و کشته شدن در جنگ‌ها نیز مشمول این حکم است، بلکه ملاک توارث دو چیز است: اول، مرگ از راه مطلق سبب؛ دوم، علم نداشتن به تقدم و تأخر مرگ آن‌ها و در تمام اسباب حکم توارث ثابت است.

شیخ طوسی در خصوص جواز تسری حکم غرق و مهدوم‌علیهم به سایر موارد می‌نویسد: «اگر جماعتی که از یکدیگر ارث می‌برند، در زمان واحد غرق شوند یا زیر آوار بمیرند یا چیزی شبیه به این‌ها و معلوم نباشد کدام یک قبل از دیگری فوت کرده است از یکدیگر ارث می‌برند» (طوسی، ۱۴۱۰: ۶۷۴). ابن جنید نیز درباره حکم توارث متواترینی که تقدم و تأخر زمانی فوت آن‌ها معلوم نیست، گفته است «هر گاه خویشاوندان با هم بمیرند و دلایلی که وفات مورث را قبل از وارث ثابت کند نباشد از یکدیگر ارث می‌برند» و از فقهای معاصر امام خمینی (ره) و مرحوم فاضل لنکرانی این نظر را تقویت کرده‌اند. امام خمینی در کتاب تحریر الوسيلة می‌نویسد: «اگر دو نفر بمیرند و در همزمانی مرگ و یا تقدم و تأخر آن شک باشد و تاریخ آن هم معلوم نباشد، پس اگر سبب مرگ آن‌ها غرق شدن یا فرو ریختن ساختمان و خراب شدن آن باشد بدون اشکال هر یک از آن‌ها از یکدیگر ارث می‌برند و اگر سبب آن اسباب دیگر باشد یا مرگ طبیعی بوده باشد، در اینکه حکم به قرعه می‌شود یا مصالحه یا حکم آن، همان حکم غرق شدن و مهدوم‌علیهم است چند وجه وجود دارد که قول قوی‌تر، قول اخیر است» (امام خمینی، ۱۴۰۳: ۴۰۱/۲). مرحوم فاضل لنکرانی در این باره می‌نویسد: «سخن در این باره به دو صورت است، یا حکم توارث به جهت بر خلاف

قاعده بودن، محصور در موضوع غرق و مهدوم‌علیهم باشد یا اینکه بپذیریم چون غالباً مرگ افراد در یک زمان بدین شکل موجب جهل و تردید در تقدم و تأخر مرگ متواتران می‌شود و این ملاک هم در مرگ‌های دیگر که امروزه در زمان ما با اسبابی مانند سقوط هواپیما، تصادف اتومبیل، آتش‌سوزی و امثال این‌ها اتفاق می‌افتد موجود است، حکم غرق و هدم را دارد» (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۷: ۴۹۴) در واقع مرحوم لنکرانی، علت حکم در مورد توارث غرق و مهدوم‌علیه را از باب غالب بودن، جهل و تردید در تقدم و تأخر مرگ متواتران می‌داند عقیده دارد که این موارد موضوعیت نداشته بلکه از طریقت برخوردار است لذا تعمیم آن به سایر موارد بلا اشکال است.

علت توارث، چنان که در کلام شهید ثانی گذشت، دو چیز است: مرگ مستند به علت خارجی و دیگر اشتباه شدن تاریخ مرگ کشته‌شدگان. شکی نیست که این دو چیز در مرگ‌هایی مانند حوادث طبیعی از قبیل آتش‌سوزی‌ها و یا حوادث غیرطبیعی، مانند جنگ‌هایی که پدید می‌آیند و عده‌ای کشته می‌شوند و معلوم نیست کدام، قبل از دیگری کشته شده، موجود است و همیشه حکم دائر مدار علت است و در حقیقت باید گفت که مسأله در اینجا از قبیل قیاس منصوص العلة است که مورد قبول مشهور فقها امامیه است. چنان که در مورد حکم «لا تشرب الخمر لانه مسکر» می‌گوییم که علت حکم، «اسکار» است و مثل آن فحاح هم موجود است و حکم به حرمت شرب آن می‌شود. آیا عرف فرق می‌گذارد بین «لا تشرب الخمر لانه مسکر» و بین اینکه اگر انسان و یا جماعتی در دریا غرق شوند و یا ساختمان بر سر آن‌ها خراب شود و بین آن‌ها توارث هم وجود داشته باشد و تقدم و تأخر مرگ آن‌ها معلوم نباشد؟ این‌ها از یکدیگر ارث می‌برند به علت اینکه مرگ آنان مشتبه است. ما عقیده داریم که عرف فرقی قائل نیست بلکه می‌گوید که منظور این است که هر کس بر اثر علتی از علل طبیعی و یا غیر طبیعی بمیرد و اشتباه هم در کار باشد، توارث ثابت است و منع علیت مذکور و صرف احتمال اینکه علت اختصاص دارد به اشتباه در مورد مرگ غرق و هدم و مهدوم، بدون دلیل است و مخالف با ظاهر اخبار غرق و هدم است. چون این اخبار در مقام بیان علت توارث است.

قیاس منصوص العلة

هر گاه حکمی از طریق نص معتبر در اختیار ما قرار گیرد و در خود آن نص که بیان‌کننده حکم شرع است، علت حکم نیز به صراحت بیان شده، یا قرائنی باشد که ما با توجه به آن قرائن علت حکم را بدانیم و بخوایم بر اساس آن در هر موضوع

دیگری که علت مذکور وجود دارد، حکم آن را نیز جاری نمایم، این حالت، قیاس منصوص العله نامیده می‌شود. بیشتر فقهای شیعه همچون علامه حلی، صاحب معالم و غیره این نوع قیاس را معتبر دانسته‌اند ولی بعضی دیگر از جمله سیدمرتضی علم الهدی قائل به عدم حجیت این نوع قیاس هستند (علم الهدی، ۱۳۶۴: ۲/۲۸۵). بسیاری از فقهای شیعه البته چنین حالتی را از اقسام قیاس نشمرده‌اند بلکه از باب عمل به ظاهر عموم تعلیل و حجیت ظواهر که به بناء عقلاء ثابت است حجت شمرده‌اند (مظفر، ۱۴۰۳: ۲/۱۷۷). به طور کلی ملاک و مناط در حجیت قیاس منصوص العله دو چیز است: اول اینکه در مدرک حکم ذکر علت شده باشد؛ دوم اینکه ظهور در عموم داشته باشد که بتوانیم در غیر مورد دلیل هم جاری کنیم و ملاک حجیت آن، ظهور علت در عموم است و همین ظهور است که آن را از قیاس باطل جدا می‌کند و در حجیت ظهور داخل می‌شود که از اصول عقلانی است و در حقیقت قیاس منصوص العله قیاس نیست بلکه داخل در عموم حجیت ظهور است (همان: ۲/۲۰۲) و بلکه از باب تنقیح مناط قطعی که دارای حجیت است می‌توانیم عمومیت حکم را در غیر از غرق شدگان و زیر آوار رفتگان مانند حریق‌ها و جنگ‌ها و سایر اسباب غیر طبیعی مسأله، جاری کنیم.

قیاس تنقیح مناط

تنقیح در لغت به معنای تهذیب، پیراستن و حذف زوائد است چنانچه گویند تنقیح قوانین یعنی تشخیص ناسخ و منسوخ و پیرایش آن‌ها از قوانین منسوخه، مناط هم اسم مکان از اناطه است و اناطه به معنای تعلیق و آویختن است. پس مناط حکم همان چیزی است که شارع مقدس حکمش را منوط به آن قرار داده است یا حکم بر آن معلق شده است.

در اصطلاح، مقصود از تنقیح مناط این است که مجتهد حکم واقعه‌ای را بر واقعه دیگر به جهت یکی بودن مناط حکم سرایت دهد. یعنی قطعاً بدانند که علت حکم وصفی است معین و سایر اوصاف در آن دخالتی ندارد مثلاً هر گاه مورد سؤال مشخص باشد، روشن است که جواب ناظر به آن است مثلاً اگر سؤال شود: در حال نجاست نماز خواندم تکلیف چیست؟ و جواب بشوند: نمازت را اعاده کن، در اینجا معلوم است که علت اعاده نماز صرفاً نجاست بوده است و اوصاف دیگر در مسأله مورد نظر نیست یا اینکه در خصوص اختلاف زن و شوهر در وسایل منزل حدیثی از امام صادق(ع) وارد شده که فرمودند: «مَنْ اسْتَوْلَى عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ فَهُوَ أَوْلَى» یعنی هر یک از آن‌ها بر چیزی از اثاث منزل دست پیدا کنند نسبت به آن تقدم و اولویت دارند، این حکم در موارد دیگر هم صادق است و وصف خاصی مورد نظر و تأثیرگذار در آن نیست، همچنین نظر به اینکه رشوه حرام است از روی تنقیح مناط می‌توان گفت هدیه‌ای هم که قاضی در راستای قضاوت دریافت می‌کند حرام است (شیخ انصاری، ۱۴۱۵: ۳۱).

مورد بحث ما حالت دوم از قیاس منصوص العله است؛ زیرا در روایت صحیح عبدالرحمن بن حجاج است که مشایخ ثلاثه با طرق مختلفه روایت کرده‌اند از امام صادق(ع) «قَالَ سَأَلْتَهُ عَنْ بَيْتٍ وَقَعَ عَلَيْهِ قَوْمٌ مَجْتَمِعِينَ فَلَا يَدْرِي أَمَّهُمْ مَاتَ قَبْلَ فَتَالَ يَوْمَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ قَلَّتْ إِنْ أَبَا حَنِيفَةَ ادْخَلَ فِيهَا قَالُ وَ مَا ادْخَلَ قَالَ رَجُلَيْنِ إِخْوِينَ أَحَدُهُمَا مَوْلَايَ وَ الْآخَرَ مَوْلَى لِرَجُلٍ لِأَحَدِهِمَا مِائَةُ دِرْهَمٍ وَ الْآخَرَ لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ رُبَمَا فِي السَّفِينَةِ فَرَقْنَا فَلَمْ يَدْرِ أَيُّهُمَا مَاتَ أَوْلَى» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۷/۵۹۰). در این روایت علت حکم را که اشتباه متقدم و متأخر است با جمله «فَلَا يَدْرِي أَمَّهُمْ مَاتَ» از قبل بیان کرده است ابوحنیفه هم علت حکم را اشتباه در مرگ متقدم و متأخر فهمیده است که در مورد غرق شدن دو برادر که بین آنان توارث وجود دارد جاری کرده است و امام صادق(ع) هم فهم ایشان را رد نکرده و نظر او را تقریر فرموده است و همین معنی ظهور دارد در اینکه ملاک

مورد بحث ما حالت دوم از قیاس منصوص العله است؛ زیرا در روایت صحیح عبدالرحمن بن حجاج است که مشایخ ثلاثه با طرق مختلفه روایت کرده‌اند از امام صادق(ع) «قَالَ سَأَلْتَهُ عَنْ بَيْتٍ وَقَعَ عَلَيْهِ قَوْمٌ مَجْتَمِعِينَ فَلَا يَدْرِي أَمَّهُمْ مَاتَ قَبْلَ فَتَالَ يَوْمَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ قَلَّتْ إِنْ أَبَا حَنِيفَةَ ادْخَلَ فِيهَا قَالُ وَ مَا ادْخَلَ قَالَ رَجُلَيْنِ إِخْوِينَ أَحَدُهُمَا مَوْلَايَ وَ الْآخَرَ مَوْلَى لِرَجُلٍ لِأَحَدِهِمَا مِائَةُ دِرْهَمٍ وَ الْآخَرَ لَيْسَ لَهُ شَيْءٌ رُبَمَا فِي السَّفِينَةِ فَرَقْنَا فَلَمْ يَدْرِ أَيُّهُمَا مَاتَ أَوْلَى» (حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱۷/۵۹۰). در این روایت علت حکم را که اشتباه متقدم و متأخر است با جمله «فَلَا يَدْرِي أَمَّهُمْ مَاتَ» از قبل بیان کرده است ابوحنیفه هم علت حکم را اشتباه در مرگ متقدم و متأخر فهمیده است که در مورد غرق شدن دو برادر که بین آنان توارث وجود دارد جاری کرده است و امام صادق(ع) هم فهم ایشان را رد نکرده و نظر او را تقریر فرموده است و همین معنی ظهور دارد در اینکه ملاک

شدن و یا انهدام ساختمان باشد یا کشته شدن در جنگ و یا آتش سوزی و یا از مرض طاعون باشد (همان: ۵۶۳).
 اکنون پس از بررسی مبانی نظری و فقهی مربوط به ماده ۸۷۳ ق.م. و بررسی نظریات مختلف در خصوص گستره مفهوم غرق و هدم به تحلیل و نقد رأی دادگاه می‌پردازیم.

نقد و تحلیل رأی

همان طور که از مفاد رأی مشخص است دادگاه در این مورد از نظر مشهور فقها تبعیت نموده و همچنین در استناد به قانون به نص قانون مدنی در خصوص صرف استثنای غرق و هدم اکتفا نموده است و مانند برخی دیگر از قضات وارد جزئیات مربوط به بررسی مفهوم لغوی و فقهی هدم نشده است در صورتی که به نظر می‌رسد که تفسیر مفهوم هدم به تصادفات رانندگی مشابه اتفاق موضوع پرونده، بلا اشکال باشد چرا که: وجود اشتباهاتی که عقل نمی‌تواند دلیل آن را در یابد، از اعتبار نظام حقوقی می‌کاهد و با جذب عدالت که حکم به برابری و هماهنگی می‌کند مخالف است. ذهن حقوقدانان نیز به دلیل رعایت نظم و عدالت از پذیرش استثنا و فرض گریزان است و می‌کوشد نظم حقوقی را به این گونه انحراف‌ها نیالاید. قدرت رسوم و سنت‌ها گاه او را ناچار از همراهی می‌کند، ولی این اطاعت به انگیزه رعایت ضرورت است نه استقبال و رغبت، به همین جهت در مقام تفسیر نیز، پیوسته باید در اندیشه هماهنگ ساختن نیروی سنت و منطق بود. در این مورد نیز حکم توارث بر طرف ساختن اثر جهل به تاریخ فوت و احراز تقدم و تأخر آن در میان وارثان است، غرق و هدم دو حادثه سنتی شایع است و تصریح این دو دلیل برای اشاره به فرد غالب است نه بیان انحصار. علتی که توارث در غرق و هدم را ایجاد می‌کند، در سایر موارد مشابه مانند جنگ و آتش‌سوزی یا تصادف رانندگی یا سقوط هواپیما نیز وجود دارد و به صورت قاعده باید در هر حادثه‌ای که باعث مرگ متوارثان می‌شود رعایت گردد. به بیان دیگر فرض راه حلی که برای اجرای قاعده توارث بین خویشان فراهم آمده باید گسترش پیدا کند و در دایره غرق و هدم محصور نماند. اگر چه ظاهر قانون مدنی در تأیید نظر مشهور فقهی مبنی بر عدم تسری حکم به سایر موارد و مرگ‌های مشابه است و بنابراین قاضی نیز به همین دلیل پا را فراتر از قانون نگذاشته است لیکن با وجود این، سختگیری در مفهوم هدم نیز روا نیست و مفهوم فرض ماده ۸۷۳ را غیر منطقی و خشک می‌سازد. به عنوان مثال نباید هدم را صرفاً ناظر به خرابی آوار و ساختمان و بنای خانه شمرد. بلکه

فقه‌های امامیه در صورتی که تنقیح مناط قطعی باشد نه ظنی، آن را حجت و معتبر دانسته‌اند، در این صورت حکم، مبتنی بر قطع است که حجیت آن ذاتی است در نتیجه تنقیح مناط قطعی با قیاس ظنی متفاوت است و بلکه به طور کلی مغایر با قیاس است (لطفی، ۱۳۹۱: ۱۷۲/۲ و ۱۷۳) فقیه معروف محمدجواد مغنیه گوید: مسأله غرق شدگان و زیر آوار رفتگان مصداقی از یک قاعده کلی است که اختصاص به مسأله‌ای و یا بابی از ابواب فقه ندارد بلکه قاعده عامی است که در همه جا می‌توان از آن استفاده کرد و آن قاعده این است هر دو حادثی که محقق شوند و در تقدم و تأخر آن‌ها اشتباه شود به طوری که تقدم و تأخر هر یک در دیگری مؤثر باشد دارای این حکم است چه در باب عقود باشد و یا غیر عقود و اساس و زیر بنای این قاعده دو اصل است که در اصول فقه مورد بحث قرار گرفته است. اصل عدم وقوع حادث و اصل تأخر حادث (مغنیه، ۱۴۰۱: ۵۶۵).

حکم غرق و مه‌دوم علیهم از دیدگاه اهل سنت

حکم به توارث بین غرق‌شدگان و زیرآواررفتگان از اختصاصات فقه امامیه و اجتهاد فقیهان و علمای امامیه است. بسیاری از علمای عامه، این مسأله را طرح نکرده‌اند. کسانی هم که مطرح کرده‌اند گفته‌اند علمای اربعه اتفاق نظر دارند در اینکه توارثی بین آنان وجود ندارد. مثلاً حافظ احمد بن محمد بن صدیق غماری در کتاب الهدایة فی تخریج احادیث البدایة که شرحی است بر کتاب بدایة المجتهد ابن رشد گوید: اختلاف شده است درباره کسانی که مفقوده شده‌اند در جنگ و یا غرق و یا در انهدام ساختمان و معلوم نیست کدام یک از آن‌ها قبل از دیگری مرده است و چگونه ارث می‌برند. مالک و فقه‌های اهل مدینه گفته‌اند از یکدیگر ارث نمی‌برند و همه میراث آنان به خویشاوندان آن‌ها و یا به بیت‌المال منتقل می‌شود و نیز شافعی و ابوحنیفه و اصحاب او هم بر اساس نقل طحاوی همین نظریه را قبول کرده‌اند ولی علی بن ابی طالب (ع) و عمر و فقه‌های اهل کوفه و بصره گفته‌اند از یکدیگر ارث می‌برند و کسان دیگری غیر از طحاوی از ابوحنیفه نقل کرده‌اند که این فتوا را پذیرفته است (غماری حافظ، ۱۴۰۷: ۲۵۱/۸). محمدجواد مغنیه نیز از کتاب میزان شعرانی نقل کرده است که علمای مذاهب اربعه حنفی، مالک و شافعی و احمد بن حنبل همگی اتفاق نظر دارند در اینکه غرق‌شدگان و مه‌دومان و یا کسان دیگری که مرگ آنان مشتبه شده باشد از یکدیگر ارث نمی‌برند بلکه تمام ماترک آنان به وارثان زنده آنان منتقل می‌شود چه، سبب مرگ و اشتباه غرق

خرابی ناشی از بمباران، افتادن درخت، تصادف منجر به متلاشی شدن اتومبیل و سقوط هواپیما را نیز باید به علت تشابه عرفی داخل در این مفهوم دانست. بدین ترتیب هم استثنا محدود به مورد غرق و هدم می‌شود و هم مفاد آن محدود به مصداق‌های سنتی نمی‌شود. در مورد نظریات فقها نیز ملاحظه شد که فقهای معاصر که با سایر موارد مشابه مرگ مواجه شده‌اند از نظر مشهور فقها تبعیت ننموده و راه تعادل را پذیرفته‌اند. ضمن اینکه به استناد احادیث و اجماع فقها بین غرق و مهدوم‌علیهم توارث برقرار است، در حالی که احتمال تقارن فوت آن‌ها نیز بعید نبوده بلکه بسیار زیاد است. بنابراین به طریق اولی باید همین حکم را در مواردی مثل آتش‌سوزی و برخورد وسائل نقلیه و موارد مشابه نیز تسری داد و حکم به توارث کرد؛ زیرا در این موارد از نظر عقل و عرف، احتمال قوی‌تر وجود دارد که فوت در یک زمان واقع شده باشد و قیاس اولویت به عنوان یکی از ادله استنباط احکام، اجماعی است. لذا با این تفسیر صدر ماده ۸۷۳ قانون مدنی با قسمت اخیر آن همخوانی ندارد؛ زیرا قسمت اخیر ماده درباره غرق شدگان و زیر آوار رفتگان است که به اجماع فقها و احادیث بین افراد فوت شده در اثر غرق و هدم، توارث وجود دارد. در حالی که احتمال همزمانی فوت دو گروه مذکور عقلایی‌تر است و اگر قرار باشد به عدم توارث حکم کنیم این حکم در مورد غرق و مهدوم‌علیهم منطقی‌تر است. در حالی که مطابق نصوص روایی حکم به توارث بین آن‌ها شده است.

بحث و نتیجه‌گیری

با توجه به تحلیل و استدلال مزبور به نظر می‌رسد: بهتر بود دادگاه محترم در خصوص پرونده مطروحه انعطاف بیشتری نشان می‌داد و با استناد به تفاسیری که گفته شد، در موضوع پرونده، بین مرحوم و مرحومه، حکم به توارث بین آن‌ها می‌داد و سایر شرایط ارث بردن هم بین آن‌ها وجود داشت. در مجموع، با استناد به ادله یاد شده، باید قائل به عدم خصوصیت فوت ناشی از غرق یا هدم بود؛ زیرا مناط حکم اشتباه و جهل در تقدم و تأخر موت است. همچنین علت توارث در دو عنوان غرق و هدم، بر طرف ساختن اثر جهل به تاریخ فوت و احراز تقدم و تأخر آن در میان وارثان است تا از این طریق با انتفاء شرط اساسی و قاعده کلی باب ارث، حیات وارث بعد از موت مورث، علت توارث منطقی و معقول‌تر به نظر آید، لذا علتی که توارث در غرق و هدم را ایجاب می‌کند در سایر موارد مشابه نیز وجود دارد و به صورت قاعده باید در اسباب شایع امروزی که دفعتاً سبب مرگ متوارثان می‌شود نیز

رعایت گردد. در نهایت پیشنهاد می‌شود که قانون‌گذار محترم نگاهی اصلاحی به ماده ۸۷۳ قانون مدنی و استثنائات وارد بر آن داشته باشد یا لااقل قضات محترم در تفسیر مفهوم غرق و هدم و علت ذکر این دو مورد در نصوص روایی، انعطاف‌پذیری بیشتری نشان داده و در صدور رأی در موارد مشابه غرق و مهدوم‌علیهم حکم به توارث دهند.

منابع

- ابن فهد حلی، احمد بن محمد. (۱۴۱۲ ه.ق.). المهدب البارع فی شرح المختصر النافع. تحقیق: شیخ مجتبی عراقی. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۰۵ ه.ق.). لسان العرب. قم: نشر ادب الحوزه.
- اردبیلی، احمد بن محمد. (۱۴۰۴ ه.ق.). مجمع الفائدة والبرهان فی شرح ارشاد الاذهان. تحقیق: مجتبی عراقی، علی پناه اشتهدادی، حسین یزدی. قم: جامعه المدرسین.
- امامی، سیدحسن. (۱۳۷۱). حقوق مدنی. جلد سوم. چاپ هفتم. تهران: انتشارات کتابفروشی اسلامی.
- انصاری، مرتضی بن محمد. (۱۴۱۵ ه.ق.). المکاسب. چاپ اول. قم: کنگره بزرگداشت شیخ انصاری.
- بحرانی، یوسف بن احمد. (۱۴۰۵ ه.ق.). الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة. چاپ دوم. بیروت: دار الأضواء.
- جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، سید محمود هاشمی. (۱۴۱۷ ه.ق.). معجم فقه الجواهر. جلد ششم. بیروت: انتشارات الغدیر.
- جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۴۰۷ ه.ق.). الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية. چاپ چهارم. بیروت: دار العلم للملایین.
- حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ ه.ق.). وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة. چاپ اول. قم: مؤسسه آل‌البت علیهم السلام.
- حسینی عاملی نجفی، سیدمحمدجواد بن محمد. (۱۴۱۸ ه.ق.). مفتاح الکرامة فی شرح قواعد العلامة. بیروت: دار إحياء التراث العربی، مؤسسه آل‌البت (ع).
- علامه حلی، جمال‌الدین حسن بن یوسف بن مطهر. (۱۴۱۸ ه.ق.). قواعد الاحکام. چاپ اول. قم: انتشارات رضی و نسخه مندرج در سلسله الینابیع الفقهیه. جلد بیست و پنجم. بیروت: انتشارات دار التراث العربی و دار الاسلامیه و قم: انتشارات مؤسسه نشر اسلامی.
- (۱۴۲۰ ه.ق.). تذکره الفقهاء. چاپ اول. قم: مؤسسه آل‌البت علیهم السلام لإحياء التراث.
- (۱۴۱۶ ه.ق.). مختلف الشیعة. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.

- حلی (محقق)، ابوالقاسم نجم‌الدین جعفر بن حسن بن یحیی. (۱۴۱۰ ه.ق.). شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام. چاپ سوم. قم: دراسات الاسلامیه فی مؤسسه البعثه.
- ربانی گلپایگانی، علی. (۱۳۹۲). فرق و مذاهب اسلامی. قم: انتشارات مرکز بین‌المللی جامعه المصطفی.
- شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبد‌الکریم. (۱۹۷۷ م.). الملل و النحل. به تصحیح عبد‌اللطیف محمد العید. قاهره.
- شهیدی، مهدی. (۱۳۸۱). حقوق مدنی، ارث. چاپ پنجم. تهران: انتشارات مجد.
- عاملی، زین‌الدین بن علی بن احمد (شهید ثانی). (۱۴۰۳ ه.ق.). الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة به تحقیق سیدمحمد کلانتر. جلد هشتم. چاپ دوم. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- اسلام. جلد سیزدهم. قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه.
- اول. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- عاملی، محمد بن مکی (شهید اول). (۱۴۱۷ ه.ق.). الدروس الشرعیة فی الفقه الامامیه. جلد دوم. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین.
- تحقیق محمدتقی مروارید؛ علی‌اصغر مروارید. چاپ اول. بیروت: لبنان، دارالتراث الاسلامیه.
- صمیری، مفلح بن حسن. (۱۴۲۰ ه.ق.). غایة المرام فی شرح شرائع الاسلام. جلد چهارم. بیروت: درالهادی.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۶۵ ه.ق.). تهذیب الاحکام. تحقیق: سیدحسن الموسوی خراسانی؛ شیخ محمد آخوندی. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- تحقیق: شیخ آغا بزرگ طهرانی. بیروت: افست منشورات قدس قم.
- علم الهدی، سیدمرتضی. (۱۳۶۴). الذریعة الی اصول الشریعة. با تعلیقات ابوالقاسم گرگی. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- غماری، حافظ احمد بن محمد بن صدیق. (۱۴۰۷ ه.ق.). الهدایة فی تخریج احادیث البدایة. بیروت: عالم‌الکتب.
- فاضل لنکرانی، محمد. (۱۴۲۷ ه.ق.). تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة. قم: انتشارات اعتماد.
- قبله‌ای خویی، خلیل. (۱۳۸۶). علم اصول در فقه و قوانین موضوعه. تهران: انتشارات سمت.
- قاضی ابن براج؛ عبد‌العزیز بن براج طرابلسی. (۱۴۱۱ ه.ق.). جواهر الفقه. اعداد: ابراهیم البهادری، مؤسسه سید الشهداء (ع) اشرف: العلامة الشیخ جعفر السبحانی. الطبعة الاولی. قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسین.
- کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۶). دوره مقدماتی حقوق مدنی. درس‌هایی از شفعه، وصیت و ارث. تهران: نشر میزان.
- شرکت سهامی انتشار.
- تهران: شرکت سهامی انتشار.
- سوم. تهران: انتشارات جنگل.
- فواعد فقه حقوقی جزایی. چاپ اول. تهران: انتشارات خرسندی.
- فواعد فقه حقوقی. تهران: انتشارات جاودانه.
- لوئیس، معلوف. (۱۳۶۲). المنجد فی اللغة و الاعلام. چاپ اول. قم: انتشارات اسماعیلیان.
- مشکور، محمدجواد. (۱۳۶۱). ترجمه فرق الشیعة. مؤلف: حسن بن موسی نویختی. تهران: شرکت انتشارات علمی، فرهنگی.
- مظفر، محمدرضا. (۱۴۰۳ ه.ق.). اصول الفقه. چاپ چهارم. بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
- معین، محمد. (۱۳۷۵). فرهنگ فارسی. جلد دوم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مغنیه، محمدجواد. (۱۴۰۱ ه.ق.). الفقه علی المذاهب الخمسة. چاپ هفتم. بیروت: کانون الثانی.
- محمدی، ابوالحسن. (۱۳۸۴). مبانی استنباط حقوق اسلامی. تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- موسوی خمینی، روح‌الله. (۱۴۱۴ ه.ق.). تحریر الوسیلة. چاپ هشتم. قم: مؤسسه دار‌العلم.
- موسوی خویی، سیدابوالقاسم. (۱۴۰۹ ه.ق.). معجم رجال‌الحديث و تفصیل طبقات الرواة. چاپ اول. قم: انتشارات دفتر آیت‌الله موسوی خویی.
- نجفی، محمدحسن. (۱۴۰۴ ه.ق.). جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام. جلد چهل و سوم. بیروت: دار احیاء التراث العربی.